



تقابل «خودآگاهی» با «ناخودآگاهی» در نمایشنامه‌ی «مجلس قربانی سنّار» بهرام بیضایی

بهزاد اتونی^۱ (نویسنده مسئول)

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه بحرالعلوم

بهناز اتونی

دانشجوی دکتری فلسفه هنر و مدرس دانشگاه بحرالعلوم

تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۶/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۲/۱۸

چکیده

در روانشناسی تحلیلی یونگ، روان، به خود آگاه و ناخودآگاه تقسیم می‌شود. خودآگاهی، بخشی از روان است که فرد، بواسطه‌ی آن، با جهان بیرون تعامل می‌کند و ارتباط برقرار می‌سازد؛ و ناخودآگاهی، که به «فردی» و «جمعی» تقسیم می‌شود، بخش دیگر و البته ژرف‌تر روان است که برای فرد، ناشناخته و سرشار از نیروهای خلاق و مهیب است. «فردیت» یا «تفرد» که در

1. Email: behzad_atooni@yahoo.com

روانشناسی تحلیلی یونگ، مساوی است با «خودشناسی» و «تکامل روانی»، آنگاه برای فرد حاصل می شود که «خود آگاهی» با عناصر ناشناخته‌ی «ناخودآگاهی» روبرو شود و در فرجام، میان آن دو، سازش و آشتی برقرار گردد. «مجلس قربانی سنمار» یکی از نمایشنامه‌هایی است که در آن، خودآگاهی (که در شخصیت نعمان بن منذر نمادینه شده است) با ناخودآگاهی (که در شخصیت سنمار نمادینه گردیده) روبرو می‌شود، ولی توفیق شناخت و یکپارچگی با آن را نمی‌یابد و این امر سبب می‌گردد تا «تفرّدی» صورت نپذیرد و «خودشناسی‌ای» شکل نگیرد.

واژگان کلیدی: سنمار؛ نعمان بن منذر؛ خودآگاهی؛ ناخودآگاهی؛

فردیت

مقدمه

دبستان (مکتب) روانشناسی ژرفا، روان را به دو بخش خودآگاه و ناخودآگاه تقسیم مینماید. خودآگاه، آن قسمت از روان است که سبب می‌شود فرد بواسطه‌ی آن، جهان پیرامون و خود را بشناسد و با آن رابطه برقرار نماید. خودآگاه، مرکزی دارد به نام «من»^۲ که همه‌ی محتوای خودآگاه به آن ربط دارد. «رابطه‌ی یک محتوای روانی با «من» معیار خودآگاهی آن را تشکیل می‌دهد» (یونگ، ۱۳۸۳: ۹) بدین معنی که روان به هیچ چیز آگاهی نمی‌یابد مگر اینکه از مرکز «من» بگذرد.

ناخودآگاهی نیز قسمت دیگر روان است که در زیر لایه‌ی خودآگاهی واقع شده و «من»، محتویات آن را درک نمی‌کند مگر در مواردی خاص. ناخودآگاهی به دو قسمت فردی و جمعی تقسیم می‌شود که بخش فردی آن مخزنی است از خاطرات، آرزوها و هیجانات واپس زده‌ی شخصی؛ به عبارت دیگر، هر گاه انسان، موضوعی را فراموش می‌کند و یا آرزو و میلی را سرکوب می‌نماید، به هیچ عنوان این موارد، از بین نمی‌روند بلکه به قسمتی از روان انتقال می‌یابند که به آن ناخودآگاه فردی می‌گویند.

در زیر قسمت لایه‌ی ناخودآگاه فردی، ناخودآگاه جمعی قرار دارد که همانگونه که از نامش پیداست، متعلق به یک فرد و شخص خاص نیست بلکه مربوط است به کل بشر، که

چونان ژنی، نسل به نسل به ما رسیده است. ویژگی اصلی و عمده‌ی ناخودآگاه جمعی، دیرینگی آن است، به گونه‌ای که ناخودآگاه جمعی را زهدانی می‌دانند «که در آن، مجموع تجارب اساسی روان، گرد آمده و از میلیون‌ها سال پیش، روی هم انباشته شده است» (ستاری، ۱۳۶۶: ۴۴۷)

محتویات و درونه‌های ناخودآگاه جمعی را «کهن نمونه‌ها»^۳ تشکیل می‌دهند و به مانند خود ناخودآگاه جمعی، عمری به اندازه‌ی بشر دارند و نسل به نسل تا به امروز در میان افراد بشر انتقال پیدا کرده‌اند؛ بدین روی، «ذهن بشر به هنگام تولد، لوحی سفید نیست بلکه یک طرح اولیه‌ی کهن الگویی در ساختمان مغز انسان موجود است (مادیورو و دیگران، ۱۳۸۲: ۲۸۲). کارکرد کهن نمونه‌ها، در واقع بدین شکل است که ذاتاً مدام میل به تولید تصاویر دارند و بر افکار و اعمال و احساسات ما اثر می‌گذارند (مورنو، ۱۳۸۸: ۲۶)، و طرح کلی رفتار ما را سامان می‌دهند. در حقیقت، بسیاری از رفتارهای ناخودآگاهانه‌ی بشر که بخش خودآگاه روان و مرکز آن «من»، نقشی در سامان آن ندارند، بواسطه‌ی کهن الگوهای درون ناخودآگاه جمعی به وجود می‌آیند و شکل می‌گیرند.

تعداد کهن الگوهای ناخودآگاه جمعی، بسیارند ولی از جمله مهمترین آنها عبارتند از: آنیما (مادینه روان)، آنیموس (نرینه روان)، سایه و پیر خردمند.

همانگونه که بیشتر نوشتیم، قسمت خودآگاه روان (و مرکز آن «من») بطور مستقیم نمی‌تواند محتویات ناخودآگاه روان، بالخصوص ناخودآگاه جمعی و درونه‌های آن یعنی کهن الگوها را شناسایی کند و به آن خودآگاه گردد بلکه بطور غیرمستقیم و بیشتر، از طریق فرافکنی^۴ کهن نمونه‌ها به چیزهای بیرونی، می‌تواند آنان را بشناسد و درک کند. «فرافکنی» «فرایندی است روانی و خودکار که به موجب آن، محتویات ناخودآگاه یک فرد، در دیگر افراد مشاهده می‌شود» (Sharp, 1991, 61)؛ به عبارت دیگر، فرد، ویژگی‌هایی را که در خود وجود دارد، نمی‌پذیرد بلکه آن را به دیگران فرافکنی می‌کند. «وقتی در میانه‌ی فرایند فرافکنی هستیم، با آنکه به نظر می‌رسد در حال مشاهده‌ی فرد دیگری هستیم، ولی در واقع جنبه‌ی پنهانی روان خودمان را مشاهده می‌کنیم» (فورد و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۱). پس به واقع اگر فرایند فرافکنی وجود نداشت، خودآگاهی، نمی‌توانست به محتویات ناخودآگاه روان و کهن نمونه‌های خود پی ببرد. روان خودآگاه، کهن الگوهایی چون آنیما (بخش زنانه‌ی روان مرد)،

3- Archetype

4- Projection

آنیموس (بخش مردانه‌ی روان زن)، سایه (جنبه‌های تاریک روان) و ... را بطور مستقیم نمی‌تواند درک بکند بلکه هنگامی که مردی، آنیمای خود را بر زنی، و زنی، آنیموس خود را بر مردی فرافکنی می‌کند و یا انسان (چه مرد و چه زن) بخش تاریک و پست خود را (سایه) در چهره‌ی دشمن و یا موجودی که از او نفرت دارد، می‌بیند، درحقیقت خودآگاه روان، فقط بدین واسطه (فرافکنی) پی به کهن نمونه‌های آنیما، آنیموس و سایه‌ی درون روان (که در بخش ناخودآگاه فردی و جمعی است) می‌برد.

در فرایند فرافکنی، روان، محتویات ناخودآگاه و کهن نمونه‌ها را فقط بر افراد حقیقی فرافکنی نمی‌کند بلکه بر شخصیت‌های داستانی، افسانه‌ای و اساطیری نیز فرا می‌افکند؛ به بیانی دیگر، چهره‌های اساطیری، افسانه‌ای و داستانی، در حقیقت بواسطه‌ی فرافکنی کهن الگوها و ناخودآگاه سازندگان آنان، بوجود آمده‌اند و ساخته شده‌اند. پس با این توضیحات، بسیاری از حوادث و شخصیت‌های داستانی و افسانه‌ای، لباسی هستند که بر قامت کهن نمونه‌ها و محتویات ناخودآگاهی پوشانده شده‌اند و تجسمی از آنان می‌باشند. بسیاری از چهره‌های داستانی، نماینده‌ی «آنیما»، «آنیموس»، «سایه»، «پیر خردمند»، «خود»، «من» و دیگر محتویات روان هستند که به واسطه‌ی عمل فرافکنی، دیداری و پیکرینه شده‌اند. نمایشنامه‌ی «مجلس قربانی سنمّار» نوشته‌ی بهرام بیضایی، اثر ادبی فاخری است که در آن به آشکارگی می‌توان بازتاب محتویات روان (خودآگاه و ناخودآگاه) نویسنده‌ی آن را مشاهده نمود و بدین واسطه، این اثر ادبی را از دیدگاه روانشناسی ژرفایی مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

شایان ذکر است که هر چند داستان سنمّار، زیر ساختی تاریخی دارد، ولی از آنجا که توسط نویسنده‌ای، در قالب یک اثر ادبی درآمد است بدین روی، می‌توان آن را به مانند هر اثر ادبی دیگر، محصول تراوشات ذهنی و روانی دانست و آن را تجزیه و تحلیل نمود.

خلاصه‌ی داستان

«نعمان بن منذر» که سلطان عرب است و بر بیابان حکومت می‌کند، وقتی خبردار می‌شود که شاه ایران، بدین علت که در ایران زمستان نزدیک است، قصد آن دارد تا به مهمانی بیابان در آید، تصمیم بر آن می‌گیرد تا از ایرانیان و شکوه و عظمت آنان عقب نمانده

و کاری انجام دهد که شاه ایران به دیده‌ی تحقیر به اعراب و بادیه نشینها ننگرد؛ بدین روی، قصد ساختن قصری با عظمت، در خور شاه ایران، می‌کند.

نامه‌ای به یک معمار چیره دست به نام سنمار می‌نویسد؛ معماری که از پدری ایرانی و مادری رومی زاده شده است؛ و در این نامه، دستور ساختن قصری با شکوه به نام «خورنق» را که تا آن زمان، کسی به شکوه و عظمت آن را ندیده بود، می‌دهد. وقتی سنمار به حضور نعمان می‌آید، نعمان به او انواع دستمزدها، از زر و نقره گرفته تا حتی دختر کوچکش را پیشنهاد می‌کند. وقتی سنمار دست به کار می‌شود و طبق نقشه، مشغول ساختن خورنق می‌گردد، نعمان، ناگهان دچار نوعی تردید و دودلی می‌شود؛ از یک سو می‌خواهد بهترین و زیباترین قصر را بنا کند و از سویی دیگر، به علت اینکه تمام گنجینه و اموالش در این راه رو به اتمام است، و نیز از اصیل بودن و یکدست بودن بیابان به سبب ساخت آن قصر، کاسته می‌شود، ناراضی و نگران است. در ادامه، این تردید، با حضور بزرگان و مشایخ عرب که دائم نزد نعمان می‌آیند و به سبب حسادتشان به سنمار، سعی بر آن دارند تا او را از ادامه‌ی کار باز دارند، بیشتر می‌شود؛ ولی در انتها، رؤیای ساخت قصر خورنق مانع از آن می‌شود تا کار را متوقف کند. قصر ساخته می‌شود، ولی ناگهان وسوسه‌ای بر دل شاه چیره می‌گردد؛ او با خود می‌اندیشد که اگر سنمار می‌تواند کاخی به این عظمت بسازد، در آینده نیز به سفارش شاه یا شخصی دیگر و با وعده‌ای دلپذیرتر، می‌تواند با عظمت‌تر از آن کاخ را بنا نهد؛ بدین روی، سنمار را نزد خود می‌خواند و همین سؤال را از او می‌پرسد، و او نیز منکر آن نمی‌شود. این امر بر نعمان گران می‌آید و دستور می‌دهد تا سنمار را از «خورنقی» که خود ساخته بود به پایین بیندازند و به قتل برسانند.

تحلیل نمایشنامه

شخصیت‌ها و حوادث نمایشنامه‌ی مجلس قربانی سنمار، هر یک نماینده‌ی اجزای روان و ساز و کار آن هستند که از عالم ذهن (روان)، به عالم عین (نمایشنامه) فرافکنی شده‌اند و پیکرینه و دیداری گردیده‌اند. نعمان بن منذر، پادشاه سرزمین حیره در این داستان تصمیم بر آن دارد تا قصری شکوهمند که با قصر شاهان ایران پهلو می‌زند، برای بهرام بسازد و این تصمیم، موجب پیش رفتن فرآیند داستان می‌گردد. به نظر می‌رسد، نعمان بن منذر، نمادی از خودآگاه روان باشد، زیرا داستان بر مبنای تصمیمات او شکل می‌گیرد و پیش می‌رود:

همان ویژگی‌هایی که خودآگاه، آن را داراست یعنی **تصمیم‌گیری و اداره‌ی آگاهانه‌ی امور فرد**. اگر بخش خودآگاه روان انسان مختل شود (مانند بیماران روانی)، فرد قادر نیست به شکلی آگاهانه و هشیار با دیگران ارتباط برقرار نماید و امور زندگی خود را اداره کند و بالطبع دچار ناهنجاریهای روانی می‌گردد. «پادشاه، معمولاً در رأس خودآگاه جمعی حضور پیدا می‌کند. او نماد محتوای اصلی خودآگاه جمعی است و همانطور که این عنصر در نظام فرهنگی یک ملت تأثیر بسزای دارد، طبیعتاً به طور مداوم در معرض تأثیر دگرگون‌کننده‌ی ناخودآگاه جمعی قرار دارد» (فون فرانس، ۱۳۸۳: ۱۹). این رویارویی **خودآگاه با ناخودآگاه جمعی** که در زندگی هر فردی، گریز ناپذیر است، در این داستان، در قالب رویارویی **نعمان بن منذر** (پادشاه سرزمین حیره) با **سنمار**، نمادینه شده است.

سنمار که معمار و نقاشی چیره است و خلاق، و از پدری ایرانی و مادری رومی زاده شده است، نمادی است از ناخودآگاهی. یونگ برای ناخودآگاهی، عملکردی خلاق را در نظر می‌گیرد و بر این باور است که نبوغ بسیاری از هنرمندان، دانشمندان و فیلسوفان، مدیون الهاماتی است که به ناگاه از ناخودآگاهشان سر برآورده است (یونگ و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۵). به درستی، ناخودآگاهی روان، مخزنی است از نیروهای خلاقه، که وقتی پای به عرصه‌ی خودآگاهی می‌نهند، منجر به خلق یک اثر هنری و یا تئوری‌ای علمی می‌شوند؛ بدین روی سنمار که هنرمندی است خلاق، می‌تواند نمادی از ناخودآگاهی روان باشد. در میان نیروهای شگرف و عظیم و خلاق ناخودآگاهی، یکی از کهن نمونه‌ها موسوم به **آنیما** (که در حقیقت بخش زنانه‌ی روان مرد است) بطور خاص، هنر آفرین است؛ بدین روی دکتر ماری لوئیز فون فرانس در کتاب انسان و سمبولهایش، نقش مثبت آنیما را در قالب **هنر** بیان می‌کند و می‌نویسد: «عنصر مادینه هنگامی نقش مثبت می‌گیرد که مرد به گونه‌ای جدی به احساسات، خلق و خو، خواهش‌ها و نمایه‌هایی که از آن تراوش می‌کند توجه کند و به آن، شکل بدهد؛ مثلاً به صورت نوشته‌های ادبی، نقاشی، هنرهای تجسمی، موسیقی و یا رقص» (همان: ۲۸۱). علتی دیگر که سنمار را برآمده از ناخودآگاه گرفتیم آن است که در نمادشناسی جغرافیایی، هر کشوری که قهرمان داستان در آن زندگی می‌کند و یا به نوعی، محوریت دارد، نمادی است از خودآگاهی، و کشورهای دیگر که غالباً رقیب و یا دشمن آن کشور است، نماد ناخودآگاهی به شمار می‌آیند. در نمایشنامه‌ی مجلس قربانی سنمار، سرزمین حیره - که نعمان در آن زندگی می‌کند و محوریت داستان در آنجا رخ می‌دهد - نمادی است از

خودآگاهی، و ایران و روم، نمادی از ناخودآگاهی به شمار می‌آیند؛ پس با توجه به اینکه سنمار از پدری ایرانی و مادری رومی متولد شده است، می‌تواند نمادی از ناخودآگاهی باشد. یکی از مهمترین اصطلاحات روانشناسی ژرفا، «فردیت» است که می‌توان آن را به «خودشناسی» و یا «به خود آمدن» تعبیر نمود؛ «فرایند فردیت» حرکتی است به طرف کلیت و یکپارچگی روانی که به واسطه‌ی ترکیب و ادغام خودآگاهی و ناخودآگاهی شخصیت صورت می‌پذیرد» (Samuels, 2005: 18). اگر بر آن سر باشیم تا «فردیت» را به بیانی ساده‌تر بازگو کنیم، باید گفت: انسان، فقط به واسطه‌ی «من» خودآگاه خویش نمی‌تواند به بلوغ و بالش روانی برسد، یعنی این «من» خودآگاه که وظیفه‌اش ارتباط با جهان پیرامون ماست، خود، به تنهایی نمی‌تواند سرمنشاء بلوغ روانی و «خودشناسی» گردد. این مهم، زمانی صورت می‌پذیرد که «من» خودآگاه، بجای توجه به خویش یا جهان پیرامون خویش، این بار به سوی دنیای پر رمز و راز و تاریک روان یعنی «ناخودآگاهی» متوجه گردد و از کهن نمونه‌های درون آن از جمله: آنیما و سایه نگریزد و با آن روبرو شود تا به این واسطه، شخصیت فرد، به نوعی یکپارچگی و تمامیت، که آن را «فردیت» می‌نامند، نائل آید. در نمایشنامه‌ی مجلس قربانی سنمار، «نعمان بن منذر» بر آن سر است تا قصری باشکوه، برای پادشاه ایران بسازد، بدین روی، معماری هنرمند و چیره دست را از سرزمینی دیگر فرا می‌خواند و او را به ساخت آن قصر، موسوم به خورنق می‌گمارد. در حقیقت، در تحلیل روانشناسانه‌ی ژرفایی این بخش از نمایشنامه، می‌توان بر آن بود که خودآگاه روان (نعمان) با ناخودآگاهی - که در سیمای سنمار نمادینه شده است - روبرو می‌شود و در قالب خلق یک اثر هنری، او را پذیره می‌گردد. این رویارویی خودآگاه روان با ناخودآگاهی، می‌تواند سرآغاز تکامل و فردیت فرد باشد، زیرا همانگونه که نوشتیم، فردیت هنگامی رخ می‌دهد که خودآگاهی، بخشهای نهفته‌ی ناخودآگاهی و محتویات و کهن‌الگوهای درون آن را بشناسد و با آن ارتباط برقرار کند.

از آنجا که «ناخودآگاه، مشتمل بر تمامی پدیده‌های روانی است که فاقد کیفیت آگاهی اند (مورنو، ۱۳۸۸: ۵) و این عدم آگاهی از ناخودآگاه، سبب دهشتناکی و راز آلودگی آن گردیده است {مانند فردی که وارد مکانی تاریک می‌گردد و به سبب تاریکی و عدم شناخت از آن مکان، آنجا را رازناک و دهشتناک می‌پندارد}، بدین روی، متأسفانه در فرایند «فردیت»، یعنی رویارویی خودآگاهی با ناخودآگاهی و یکپارچه شدن با آن، خودآگاه روان، به

سبب ناشناخته و رازناک بودن ناخودآگاهی، به نوعی ترس، تردید و شک دچار می‌شود. این عملِ روان، به بهترین شکل، در نمایشنامه‌ی مجلس قربانی سنمّار، نمادینه شده است. در ابتدای امر، نعمان، فرمان می‌دهد که سنمار را بیاورند تا برایش کاخی بسازد:

نعمان - از جایی معماری بیاورید!

کیست این که می‌شنوم در روم، خورش از ایران؟

بخوانیدش! این زر، این بیابان - هنر کجاست؟

بیا هنر اینجا بنما

سنمّار - [نامه را باز می‌کند] نوشته بود: بنایی ساز کن در چهار راه باد؛

بر شنِ رونده!

در سینه کش سیل سالها، بر پایاب! (بیضایی، ۱۳۸۰: ۱۳)

ولی در میانه کار، گویی نعمان دچار تردید می‌گردد و می‌خواهد سنمّار را از ساختن کاخ خورنق باز دارد:

نعمان - [خشمگین] من راهی راست می‌رفتم در بیابان

از این سو به آن سو؛ بی رنج!

چرا باید خورنق را دور بگردم؟

چون چشم می‌بستم و می‌رفتم باد صورتم نوازش می‌کرد؛

چرا اکنون با چشم بسته سرم به دیوار می‌خورد؟ (همان: ۲۶)

نعمان - تو سدرهای مرا ستون کردی

تو ریگهای مرا زیر خشت پخته مدفون کردی!

تو آسمان مرا پشت سقف پوشاندی

کهکشان و راه شیری را! ...

تو از منظره‌های فرات و جنگل سدر و صحرای وحش

جز به قدر دریچه‌ای برای من نگذاشتی!

چون از بیابان خویش می‌گذرم؛

چرا - چرا باید دری را باز و بسته کنم؟

سنمّار - تو بودی که کاخی خواستی؛

که اگر نمی‌ساختم، گوشمالیم می‌دادی!

خیال می‌کنی نشنیدم پیچ ته‌دید،
 و بانگ هوش ربایِ گِلِه؟ ...
 نمی‌توانی هم بیابانی بود و هم خورنق نشست!
نعمان - دیشب پدرم را در خواب دیدم؛ امرء القیس!
 گفت کجاست بیابانی
 که آتش سوار بر شتران صبور طی می‌کردیم؟
 با انگشت نشانش دادم!
 اما بیابان به یک گذر باد در جای خود نبود؛
 و شتران صبور، نقش‌هایی بودند بر دیوار خورنق!
 گفت کجاست جنگل سدری
 که ترس عفاریت در دل ما می‌انداخت؟
 با انگشت نشانش دادم
 اما جنگل به یک گذر باد در جای خود نبود
 و سدرهای بلند، چون غولان و عفاریت، نگهبانان خورنق بودند!
 پدرم - امرء القیس - به یک گذر باد ناپدید شد؛
 و پنداشتم که مرا نفرین کرد (همان ۳۱-۳۰)

در این مسیر پشیمانی، حتی مشایخ عرب - که در حقیقت نموده‌هایی از خودِ نعمان بن منذر هستند یعنی نمادهایی از خودآگاهی - نیز سعی بر آن دارند تا سنّمَار را از ساختن خورنق باز دارند:

یکی - آه سنّمَار! تو خورنق می‌سازی برتر از معابد و دیرهای ما!
 نمی‌ترسی از زلزله، از سیلِ حادثات؟
 از خشم این بتان
 که بنایی فراتر از مغاره‌هایشان می‌سازی؟
 خدایان ما - از هر قبیله و نام -
 ساکنان‌اند در تاریکی مغاکی، حفره‌ای، رفی.
 ایشان بر سکویی از خاکند
 و تو خورنق بر افلاک می‌بری!

دیگری - بدیت این نیست؛ اینست که چیزی جاوید خلق می‌کنی!

ما گذرندگانیم.

روزی آمدیم و روزی رفتیم - و خورنق باقی است!

چرا بماند خورنق و در نیستی ما بنگرد مغرور؟ ...

آن دیگری - بدیت این نیست سنمّار،

اینست که نشان می‌دهی پیش‌تر،

چه‌ها می‌شد ساخت، و ما نساختیم.

تو آینه‌ای گرفته‌ای پیش‌تن پروری ما ... (همان ۶۶-۶۷)

به نظر می‌رسد روشن‌ترین و صریح‌ترین قسمت گفتگوهای نعمان که نشان دهنده‌ی دو

دلی و تردید اوست، آنجاست که می‌گوید:

- گفتم آری و نه! به خدا هر شب با خیال ویرانی‌اش می‌خواهم؛

و صبح با خیال ساختنش بر می‌خیزم! (همان: ۳۰).

آری! در این فرایند «فردیت» و «رشد»، ممکن است که به سبب رازناکی و ناشناختگی

ناخودآگاه، خودآگاه در رویارویی با آن دچار تردید و دودلی شود؛ اگر خودآگاه، توانست بر این

تردیدش غلبه کند و با آغوشی باز پذیره‌ی ناخودآگاهی گردد، به فردیت می‌رسد، ولی اگر این

ترس و دودلی سبب شد تا از رویارویی کامل و واقعی با ناخودآگاه سر باز زند، فرایند فردیت،

متوقف می‌شود و خودآگاه، به کمال نمی‌رسد و ناقص باقی می‌ماند.

این سر باز زدن خودآگاهی از رویارویی با ناخودآگاهی - همانطور که پیشتر نوشتیم - به

سبب ناشناختگی ناخودآگاهی است زیرا، همانگونه که پروفیسور یونگ بیان می‌کند، «خودآگاه

بطور طبیعی در برابر آنچه ناخودآگاه و ناشناخته است، ایستادگی می‌کند» (یونگ و دیگران،

۱۳۸۹: ۳۴).

در نمایشنامه‌ی مجلس قربانی سنمّار، «نعمان بن منذر» - که نمادی از خودآگاهی است

- در فرایند رویارویی با ناخودآگاهی (سنمّار) و نیروی خلاقه‌ی درون آن، به درستی پذیره‌ی

آن نمی‌گردد و این روند شناخت و رویارویی را با قتل سنمّار (که نماد ناخودآگاهی است)

متوقف می‌کند؛ نعمان دستور می‌دهد تا سنمّار را از بالای قصری که ساخته بود به پایین

بیندازند. بهرام بیضایی، با هوشیاری و نکته‌سنجی ظریفی، این رویارویی ناقص خودآگاه با

ناخودآگاه و عدم شناخت کامل آن را به صورتی نمادین، در قالب داستان هزار و یک شب، از

زبان سنمار بیان می‌کند؛ آنجا که شهریاری، هر شب، دختری به زنی می‌کرد و روز، گردنش را می‌زد. در این داستان، دختران، نماد آنیمایی هستند که ضمیر ناخودآگاه را مجسم می‌کنند؛ و در حقیقت بخش مهمی از ناخودآگاهی به شمار می‌آیند و خودآگاهی - که در قالب پادشاه نمادینه شده است - در برابر ضمیر ناخودآگاه خود، مقاومت می‌کند و آن را نمی‌پذیرد و به قتل می‌رساند. یونگ در کتاب «روانشناسی و دین»، نزدیک به گفته‌ی ما می‌نویسد: این یک امر طبیعی است که مرد در برابر آنیمای خود مقاومت به خرج دهد؛ زیرا آنیما، ضمیر ناخودآگاه را با همه‌ی تمایلات و محتویات آن که قبلاً به محیط ناخودآگاه راه نداشته، مجسم می‌کند. (یونگ، ۱۳۷۰: ۱۵۰).

آری! همانگونه که پیشتر نوشتیم، فرد اگر نتواند خودآگاهی و ناخودآگاهی را یکپارچه کند و آن را یک کلّ واحد نماید، نمی‌تواند به «فردیت» برسد، و به شخصیتی ناقص و ناکامل بدل می‌گردد. در این نمایشنامه نیز، پس از قتل سنمار توسط نعمان - یعنی نادیده گرفته شدن ناخودآگاهی توسط خودآگاهی -، نعمان بن منذر، گویی به نقص خود پی می‌برد و گله‌مند از خطایی که کرده اینگونه سخن سر می‌دهد:

- نام مرا پس دهید؛

که با وی از فراز خورنق فرو افتاد!

نه - نامم به بدی کجا می‌بری، باد؟

گردبادی شوگرد خود بگرد

و هر چه خواهی ویله کن بر این بد که شد

ولی دورتر مرو؛ که در گوش جهان، نامم بد نکنی! ...

کاش غبار از نام می‌توانستم زدود؛

که او این ساخت و من مرگ وی ساختم!

نکته‌ای که در پایان این مقاله، ذکرش ضروری می‌نماید این است که همه‌ی این حوادث را، یعنی کشته شدن سنمار به دست نعمان - یا به بیانی روانشناسانه، مقاومت خودآگاه در برابر ظرفیت عظیم ناخودآگاه - سنمار پیش از ورودش به سرزمین حیره در خواب می‌بیند:

سنمار - در خواب دیدم خورنقی ساختم/م

به بلندی چهل مردان بر شانه هم؛

و از سر آن پرواز می‌کنم؛

و مردی پوشیده چهره - تیره پوش -
 از سر آن به تیر می‌زندم
 کمانگری خدنگ و تیز، زه رها می‌کرد؛
 و تیر زوزه کشان می‌آمد -
 و مرا رهایی از هراسم نبود.
 و چون در جگر نشست و از آتش آن واژگون شدم
 چشمم از خواب گشود؛ و پیک نعمان بود نشسته بر اسبی عربی!
 که می‌پرسید تویی آن معمار ایرانی نام و رومی نامور
 که گفتمی خورتقی است در سرم؟
 گفتم آری منم؛ گفت این نامه بخوان! (بیضایی، ۱۳۸۰: ۱۲)

این پیشگویی خواب سنمار - ناخودآگاهی - نشان از ظرفیت بالای ناخودآگاهی در پیش بینی حوادث آینده است. یونگ در این باره می‌نویسد: کشف اینکه ناخودآگاه تنها مأمّن گذشته‌ی ما نیست و سرشار از جوانه‌های وقایع روانی و انگاره‌های آینده‌ی ما هم می‌باشد موجب شد برخورد تازه‌ای با روانشناسی بکنم. (یونگ و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۴)

نتیجه

داستان مجلس قربانی سنمار، به مانند دیگر آثار ادبی، می‌تواند تجلی ذهن ناخودآگاه پدید آورنده‌ی آن باشد. در این داستان، نعمان بن منذر (پادشاه حیره)، نماد خودآگاهی، و سنمار، نماد ناخودآگاهی است. «فردیت» یا «تفرّد» که در روانشناسی تحلیلی یونگ، مساوی است با «خودشناسی» و «تکامل روانی»، آنگاه برای فرد حاصل می‌شود که «خود آگاهی» با عناصر ناشناخته‌ی «ناخودآگاهی» روبرو شود و در فرجام، میان آن دو، سازش و آشتی برقرار گردد. از آنجا که ناخودآگاه، مشتمل بر تمامی پدیده‌های روانی است که فاقد کیفیت آگاهی‌اند و این عدم آگاهی از ناخودآگاه، سبب دهشتناکی و راز آلودگی آن گردیده است، بدین روی، در فرایند «فردیت»، یعنی رویارویی خودآگاهی با ناخودآگاهی و یکپارچه شدن با آن، خودآگاهِ روان، به سبب ناشناخته و رازناک بودن ناخودآگاهی، به نوعی ترس، تردید و شک دچار می‌شود؛ که همین امر سبب عدم خودشناسی و فردیت نیافتگی می‌گردد. در نمایشنامه‌ی مجلس قربانی سنمار، «نعمان بن منذر» - که نمادی از خودآگاهی است

- در فرایند رویارویی با ناخودآگاهی (سنمار) و نیروی خلاقه‌ی درون آن، به درستی پذیره‌ی آن نمی‌گردد و این روند شناخت و رویارویی را با قتل سنمار (که نماد ناخودآگاهی است) متوقف می‌کند و همین امر سبب می‌گردد تا فرایند فردیت صورت نپذیرد و روان، دچار نقص شخصیت گردد.

منابع

- ۱- بیضایی، بهرام (۱۳۸۰)، مجلس قربانی سنمار، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول.
- ۲- ستاری، جلال (۱۳۴۸)، رمز و مثل در روانکاوی، تهران، انتشارات توس، چاپ اول.
- ۳- فورد، دبی؛ دیپاک چوپرا، ماریان ویلیامسون (۱۳۹۱)، تاثیر سایه، ترجمه ساره سرگلزایی، نشر بنیاد فرهنگ زندگی، چاپ دوم.
- ۴- فون فرانس، مری لوییزه (۱۳۸۳)، فرایند فردیت در افسانه پریان، ترجمه زهرا قاضی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۵- مادیورو، رنالدو. ج؛ جوزف. ب. ویلرایت (۱۳۸۲)، «کهن الگو و انگاره کهن الگویی»، ترجمه بهزاد برکت، نشریه ارغنون، شماره ۲۲، پاییز، صفحه (۲۸۱-۲۸۷).
- ۶- مورتو، آنتونیو (۱۳۸۸)، یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش آشوری، تهران، نشر مرکز، چاپ پنجم.
- ۷- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۳)، «آیون» ترجمه پروین فرامرزی و فریدون فرامرزی، مشهد، نشر به نشر، چاپ اول.
- ۸- یونگ، کارل گوستاو؛ ماری لویز فون فرانس؛ جوزف. ال. هندرس؛ یولانده یاکوبی، (۱۳۸۹)، انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران، نشر جامی، چاپ هفتم.
- ۹- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۷۰)، روانشناسی و دین، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم.

10-Sharp.Darly (1991)Jung lexicon.New york, Pantheon books Inc

11-Samuels. Andrew(2005) Jung and the post jungian. taylor &francis e- library

